اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

به هر حال تشکر از آقايونی که اين محبت را فرمودند خدا کند حالی باشد که من بتوانم بحث را به يک سر انجامی برسانم البته بحث متن مثل بحث سند نيست بحث متن بيشترين قسمتش در واقع تطبيقی است يعنی اگر ما فرض کنيم بحث‌‌های کبرای کلی تاريخچه مباحث اجمالی‌‌اش را ده درصد فرض بکنيم بحث تطبيقش نود درصد است و بحث تطبيقش مرهون اين است که يک جامع الاحاديثی جديدی که کل روايات شيعه را شامل بشود چه در فقه چه در عقايد و در آن‌‌جا اين مطلب تطبيق بشود و آن نکاتی که هست رو عنوان کلی اين‌‌ها مورد بررسی قرار بگيرد آن تحقيق واقعی اين مسأله در آن وقت می‌‌شود، آن وقت آن‌‌ها را انسان دسته‌‌بندی می‌‌کند عواملش را اساسش را و نکاتی را که در آن‌‌جا هست می‌‌تواند جمع بندی کند به هر حال بازهم خداوند توفيقی داد که در خدمت آقايون باشيم اميدواريم که بشود انشاءالله اين بحث را به يک سر انجامی برسانيم.

عرض کنم که چون بنا بود که يک سؤالاتی را مطرح بفرمايد من قبل از سؤالات بعض نکات و خصوصياتی را عرض بکنم که به طور کلی هم چارچوب‌‌های بحث روشن بشود، هم نکاتی را که در طول اين تاريخ پانزده قرن نسبت به حديث در دنيا اسلام انجام شده در اين قسمت متن انشاءالله شايد توضيحاتی باشد، عرض کنم خدمت‌‌تان که الآن به اصطلاح قبل از اين‌‌که وارد بشوم يک اصطلاحی خود من دارم حالا اصطلاح خودم را اجمالاً شرح بدهم چون به نظر من خيلی تأثيرگذار است در شناخت حديث ما در باب حديث عرض کرديم سه بخش اساسی را بررسی می‌‌کنيم يکی صدور است و يکی متن است و يکی هم مضمون، مثلاً مرحوم شيخ در رسائل دارد که بحث صدور، جهت صدور و دلالت ايشان، و آقايان هم بعد از مرحوم شيخ انصاری تا زمان ما همين را در کتاب‌‌هايشان تکرار کردند صدور و جهت صدور يک موردش هم تقيه و دلالت بنده سراپا تقصير صدور را مراد همان حجيت خبر و مباحثی که در باب حجيت خبر است و متن هم که واضح است آن متن حديث را و مراد از مضمون آن چيزی است که مفاد اين، حالا به جای دلالت مضمون يک اصطلاح به کار برديم، عرض کرديم در دنيای اسلام بيشترين بحث‌‌های که تا حالا انجام شده رو همان صدور است، رو بحث صدور خيلی بحث شده و اجمالش را هم حالا بعد عرض می‌‌کنم که از چه وقتی آمده و در بخش صدور بخش متن نسبتاً کمتر بحث شده حتی از بخش مضمون هم کمتر بحث شده، بخش متن چه در احاديث اهل شيعه، چه در سنت، در شيعه که خيلی کمتر شده سنی‌‌ها باز يک مقدار باز بيشتر است اهل سنت، و در مذاهب مثل اسماعيلی‌‌ها که اصلاً مطرح نيست اين بحث متن و صدور و هيچ کدامش مطرح نيست چون يک کتاب واحد دارند دعائم‌‌الاسلام، چيز ديگر هم ندارند حتی اين کتاب حاشيه هم ندارد، تعجب است که علمای بزرگ‌‌شان در طول تاريخ اگر علمای بزرگ داشته باشند حاشيه‌‌ای بر اين کتاب نزدند لذا هم صدورش يکی است هم متنش يکی است هم مضمونش يکی است هيچ جای بحثی از اين جهت ندارند، بعد اسماعيلی‌‌ها به يک نحوی تا حدی شايد مثلاً ما باشيم البته ما باز يک توسعه بيشتری داريم و مثل ما تقريباً خوارج اند از ما دوتا يعنی از خوارج و شيعه که توسعه بيشتری دادند، زيدی‌‌ها هستند اهل سنت همين که توسعه کلی در بحث دارند اختصاصات خاصی را مطرح نکردند که خود اين مطلب خيلی می‌‌تواند در تتمه بحث و ادامه بحث مؤثر باشد اين نکته‌‌ای که الآن عرض می‌‌کنيم، آن وقت در باب اين سه نکته‌‌ای که عرض کرديم به طور کلی در دنيای اسلام دو گرايش کلی، حالا کلی، چون اين کلی‌‌اش جزئياتی فراوانی دارد من کلی‌‌اش را عرض می‌‌کنم.

يک گرايش کلی بر اين است که ما يک تعبد داريم طبق آن تعبد بايد قبول کنيم بلغ ما بلغ، مگر حالا خلاف واقع قطعی باشد چون حتی بعضی از اهل سنت در موارد مشابه خلاف واقع قطعی را هم بهش عمل کردند، اين خيلی عجيب است حالا خيلی افراط است مثالش را هم عرض کردم چندبار يک روايتی هست در ذيل آيه افک در صيح بخاری از مسروق ابن اجزع يمنی نقل می‌‌کند از مادر عايشه که مادر عاشيه اين طور گفت در ذيل آيه به خاطر جريان افک که به عايشه نسبت داده شد، از آن ور نقل می‌‌کند مسروق نمی‌‌دانم نه ساله بوده ده ساله بوده، در يمن می‌‌دزدنش، که بعد از چند سال بر می‌‌گردد، حالا دقيقاً آن رفت و برگشتش الآن در ذهنم نيست، لذا اسمش مسروق نيست مسروق لقبش است مسروق ابن اجزع يمنی اين وقتی می‌‌آيد مدينه خيلی با عايشه رابطه دارد، خيلی حتی اسم دخترش را هم مثلاً عايشه گذاشت خيلی از عايشه نقل می‌‌کند از ام رمان که مادر عايشه باشد قصه افک را نقل می‌‌کند خب نوشتند مسروق وقتی مدينه آمد ام‌‌رمان فوت کرده بود آن اصلاً امکان نقل ندارد، خود اهل‌‌سنت اگر نگاه بکنيد در شروح صحيح بخاری عده‌‌ای از اهل سنت گفتند بلی اين حديث بخاری را نمی‌‌توانيم قبول بکنيم چون خلاف واقع است ديگر، وقتی آمده مدينه ايشان فوت کرده چطور می‌‌شود از ايشان نقل بکند، عده‌‌ای گفتند نه همان را هم قبول می‌‌کنيم همان که خلاف واقع است بازهم قبولش می‌‌کنيم چون بخاری نقل کرده، به خاطر نقل بخاری غرض اين مبنای تعبد در دنيای اسلام خيلی عرض عريضی پيدا کرده شايد اوسع از اين باز اعرض از اين مثل مبنای ابن حزم باشد چون ديدم در مصباح الاصول به يک مناسبتی مرحوم آقای خويي دارند که ما نداريم که بگويد مفاد خبر واحد حکم‌‌الله واقعی است نه از اين بالاتر هم داريم ايشان در احکام، ابن حزم در الاحکام می‌‌گويد اصلاً خبر صحيح، خبر صحيح در اصطلاح اهل سنت و زمان ايشان، چهار صد و پنجا و يک، پنجا و سه وفاتش است زمان شيخ طوسی، خبر صحيح: کل مايرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غير شذوذ و لا علة، اين تفسير حديث صحيح پيش اهل سنت است موجز و مختصر خدمت‌‌تان عرض کردم ايشان می‌‌گويد خبری که صحيح باشد در حکم آيه قرآن است بعد می‌‌گويد مشمول اين آيه مبارکه می‌‌شود: نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون، اصلاً مشمول آيه حفظ می‌‌شود خبر صحيح حکمش حکم آيه است بالاتر از حکم واقعی حکم آيه قرآن پيدا می‌‌کند غرضم يک طرح تعبد داريم حالا اين تعبد هم عرض کرديم ديگر روشن شد حالا اين عرض عريضی عجيبی دارد و غير از مسأله تعبد يک مسأله‌‌ای داريم که نه تعبد مطرح نيست و ما بايد دنبال شواهد واقعی باشيم و واقع گرايي را مد نظر قرار بدهيم، حالا اين هم عرض عريضی دارد نمی‌‌خواهد وارد اين بشوم، الآن من اجمالاً می‌‌گويم در خلال مباحث که می‌‌آيد انشاءالله توضيحاتش را عرض می‌‌کنم اين در هرسه.

و ما عرض کرديم اگر نکات را در نظر بگيريم راجع به صدور دو مبنای اساسی هست يعنی سه‌‌تا نکته هست در باب صدور در هرکدام از اين سه‌‌تا سه‌‌تا نکته هست يک نکته‌‌ عقلائی يک نکته تعبد اسلامی و دينی طبق قرآن و سنن رسول‌‌الله و يک تعبد مذهبی طبق مذهب اهل‌‌بيت اين سه‌‌تا هرکدام سه‌‌تا نه‌‌تا مجموعه مباحث روی اين نه‌‌تا بحث دور می‌‌زند که خيلی اساسی است؛ مثلاً در بحث صدور ما تعبد عقلائی مثل آقای خويي آقای خويي می‌‌فرمايد تعبد داريم پيش عقلاء که اگر راوی ثقه بود قبول کنيم اين تعبد عقلائی اسمش را گذاشتيم، ربطی هم به دين ندارد مذهب هم ندارد هرچه می‌‌خواهد باشد فقط ثقه باشد و عرض کرديم انشاءالله در خلال مباحث هم به يک مناسبتی شايد عرض بکنيم خود کلمه ثقه در عبارت نجاشی يا غير نجاشی احتمالاً دارای معانی متعددی است که من انشاءالله عرض می‌‌کنم، ظاهراً مراد مرحوم آقای خويي از ثقه متحرز از کذب بودن است ظاهراً از آن معانی خواهم گفت که مراد ايشان نيست مرادشان متحرز از کذب، همين که متحرز از کذب باشد اين می‌‌شود ثقه و حديث اين پيش عقلاء تعبداً و شارع هم اين تعبد را امضاء کرده حالا لا اقل با سکوتش مثلاً امضاء کرده در مقابل کسانی که قائل به تعبد نيستند می‌‌گويند نه اين قبول است وثاقت راوی يکی از شواهد هست اما همه شواهد نيست شواهد ديگر هم بايد ضميمه بشود حالا اين من خيلی اجمالش را عرض می‌‌کنم.

مبنای دوم اسلامی است در اسلامی معروف و مشهور بين علمای اسلام عدالت است به اين معنی که اگر راوی عدل بود ما تعبد دينی داريم تعبد داريم که بايد هميشه قبول کنيم، حالا عرض کردم عده‌‌ای اين تعبد را کشيدند تا جای که خلاف واقع هم هست، عده‌‌ای گفتند تا رسيد به خلاف واقع مثل آقای خويي خوب دقت کنيد آقای خويي معتقدند خبر واحد پيش عقلاء حجت است مگر تسالم بر نفی‌‌اش باشد چون علمای ديگر گفتند مگر مشهور اعراض کند، ايشان مشهور را هم قبول نمی‌‌کنند مگر به اصطلاح خودشان چون من اصطلاح‌‌شان را می‌‌خواهم، چون متأسفانه کلمه تسالم تطبيقاً در عبارت ايشان واضح نيست مگر تسالم بر خلافش باشد اگر تسالم بر خلافش بود ديگر آن‌‌جا به خبر ثقه عمل نمی‌‌کنيم اين هم مبنای ايشان اجمالاً خوب آن هم مبنای علمای اهل سنت که تعبد را زدند به خبر عدل و لذا گفتند کل خبر يرويه عدل ضابط معيار را عدالت گرفتند البته اگر وثاقت باشد عدالت نباشد مثلاً به قول خودشان مثل روافض و خوارج و اين‌‌ها که به اصطلاح آن‌‌ها ممکن است ثقه باشند در نقل متحرز از کذب باشند ليکن عادل نيستند به خاطر انحراف مذهبی که دارند در اين‌‌جا با شواهد قبول می‌‌کنند اما آنی که تعبد دارد عدالت است اين‌‌هم مبنی.

خب اين‌‌جا هم جواب آقايان اين است که آيه‌‌ نبأ دلالت بر اين مطلب نمی‌‌کند دلالت بر تعبد نمی‌‌کند و بحث‌‌های خيلی مفصل راجع به آيه نبأ خيلی بحث شده که من طبعاً اصلاً نه مناسب اين بحث ماست نه جايش اين‌‌جاست، اين هم مبنای دوم.

مبنای سوم يعنی نکته صدور به لحاظ مذهب اين معروف بين اخباری‌‌هاست اين‌‌*‌‌ها* ادعا می‌‌کنند که بعض روايات مخصوصاً روايات مشهوری که از امام جواد نقل شده اگر يک خبری در يکی از کتب مشهور اصحاب باشد تعبداً حجت است پس سه‌‌تا مبنا را ما البته عرض کردم مبانی يک نکته‌‌ها فراوان است آن کلياتی را که بخواهيم چهره‌‌ای لذا اين‌‌ها قائل شدند به اين‌‌که ما تعبد داريم به اين خبر، آن وقت به اين شرح و لذا در يکی از کتب مشهوره و مرادشان از کتب مشهوره کتب اربعه نيست اشتباه نشود مثل خصال صدوق امالی، مرادشان از کتب مشهوره يک کتاب‌‌های است که انتسابش به مؤلفين‌‌شان مشهور است، فرض کن مثلاً فقه‌‌الرضا از دعائم نقل کند، انتساب آن‌‌ها به مؤلفين‌‌شان مشهور است دو نسخش فراوان است اين نيست که يک نسخه شاذی باشد که روش نتوانيم نسخش مشهور است يعنی نسخ متعدد دارد در جامعه شيعه جا افتاده پس يک انتسابش به مؤلفين است دو انتشار نسخش است اين اصطلاح‌‌شان مراد به نسخ کتب مشهور مرادشان اين است دقت فرموديد، آن وقت اين جور کتابی را اين‌‌ها قبول می‌‌کنند روايت هرچه باشد سند داشته باشد نداشته باشد صحيح باشد نباشد اصطلاحاً قبول می‌‌کنند اين راجع به صدور که بحث صدور يک بحث سنگينی است البته آقايانی که بحث حجيت تعبدی را قبول نکردند می‌‌گويند وجود خبر در يکی از مصادر مشهوره مخصوصاً مثل کتب اربعه طبعاً يکی از شواهد است يعنی خوب دقت کنيد هرجا که کسی آمد گفت تعبد، اين‌‌ها برداشت کردند شاهد، يعنی آن نکته‌‌ای اصلی مراد من از تعبد روشن شد، مراد ما از تعبد يعنی يک شاخص معين داريم مثل يک خط، هرچه اين ور خط است حجت، هرچه اين ور خط است حجت نيست اين تعبد.

س: چه عقلائی؟

ج: حالا چه عقلائی، چه شرعی چه مذهبی؟ هرکدام که شاخص بود اين می‌‌شود تعبد کسی که می‌‌گويد تعبد نه می‌‌گويد نه اين‌‌ها شاخص نيستند شاهد اند، شواهد قرآن باشد، شواهد سنت باشد شواهد عمل اصحاب باشد چه وثاقت راوی باشد شهرت راوی باشد عدالت، اينها همه شواهد‌‌ اند اين‌‌ها مجموعه شواهدی اند که برای صدور کمک می‌‌کنند اما اين‌‌که ما يک تعبد داشته باشيم رو يک شاخص معين نداريم، راجع به متون هم الکلام هو الکلام عرض کردم بحث‌‌های متن و حجيت يک حديث به خاطر متن اين خيلی آن طور مثل صدور مطرح نيست مثلاً خيلی‌‌ها در همين عالم ما می‌‌گويند اين زيارت جامعه کبيره متنش خيلی فوق العاده است مثلاً کفايت می‌‌کند برای حجيتش ديگر دنبال سند نمی‌‌رويم مثلاً می‌‌گويم ابن الحديد در اول نهج‌‌البلاغه می‌‌گويد که اين نهج البلاغه قطعاً يک قسمتش مال اميرالمؤمنين است اين متنش اين جوری است ثانياً وقتی نهج البلاغه را نگاه می‌‌کنيم متن‌‌هايش يک نواخت است، پس همه‌‌اش مال اميرالمؤمنين است دقت کرديد پس همه کتاب، چرا؟ چون اگر يک قسمتش که مسلم مال اميرالمؤمنين است اگر بگوييم که به اصطلاح يا بايد بگوييم همه کتاب مال اميرالمؤمنين است يا بايد بگوييم کتاب مال ايشان نيست، آن وقت نمی‌‌سازد با آن علم ما که يک قسمتش قطعاً مال اميرالمؤمنين است، نمی‌‌سازد لذا بينيد از راه متن وارد شده دقت فرموديد، عرض کردم من يکی دوتا مثال زدم شاهد زدم که روشن بشود اما اين راه خيلی زياد نيست هست اما مثل بحث صدور اين بحث متن را هم می‌‌خواستم اشاره بکنم که يک بحث سنگينی نيست چون نيامد در حجيت خيلی تأثير بگذارد صدور و حجيت خبر واحد چون در حجيت تأثير گذاشت بحث‌‌های سنگينی شد اين چون تأثير خيلی نگذاشت بحث‌‌هايش خيلی سنگين نشد مثل اين روشن شد آن وقت متن هم همين طور است اين يک شواهد عقلائی است مثلاً فرض کنيم در يک روايت آمده فرض کنيم: لاتنقض اليقين می‌‌گويد آقا خب اين از اميرالمؤمنين هم نقل شده، ممکن است بگويد آقا شواهد تاريخی مؤيد نيست که چنين متنی اميرالمؤمنين يعنی اين لغت در آن زمان شايع نبوده مثلاً الآن شواهد هم قرآن هم غير قرآن نشان می‌‌دهد در زمان رسول‌‌الله اگر می‌‌خواستند ايصال ضرر را به غير بيان کنند باب مفاعله می‌‌گفتند و لاتضار والده بولده و لاتضارهن، باب مفاعله ليکن بعدها زمان امام صادق باب افعال، اضر بطريق المسلمين، حالا ممکن است بگوييم نه بين باب افعال و مفاعله هم فرق است اما اگر يک متنی آمد که باب افعال بود در زمان مثلاً رسول‌‌الله خيلی بعيد است مثلاً يک روايتی است از سکونی که به اصطلاح، حالا تعبير سه چيز است، که نمی‌‌دانم دعايشان مستجاب نمی‌‌شود يا بوی بهشت، يکی هم صاحب شاهَين، البته شاهِين خواندند شاهِين غلط است، صاحب شاهَين، شايد لفظش هم تعجب آور باشد اين شاهَين يک لفظ فارسی است مرادش شطرنج است، شطرنج چون دوتا شاه دارد سياه و سفيد دوتا شاه دارد، خب يک تحقيقی علمی هست که اصولاً شطرنج در دنيای اسلام از زمان عمر وارد شد بعد از فتح ايران اصل شطرنج اختراع هندی‌‌ها بوده به ايران آمده در زمان فتح عمر وارد دنيای اسلام شد، يا مثلاً روايتی که الآن سنی‌‌ها هم دارند عده‌‌ای شان هم فتوی به حرمت دادند مثل ابن حزم، حمام صلات در حمام، ايشان می‌‌گويد باطل است نسبت به حمام، ابن حزم اخذ به روايت کرده: لا تصل فی الحمام، حکم به بطلان کرده پيش ما مکروه است خب اين‌‌هم جزء مسلمات است اين حمام مصطلح، الآن که ديگر عوض شده همه در خانه‌‌ها دارند به آن حمام مصطلح که سابقاً می‌‌رفتند و خزينه بود و اين حرف‌‌ها بود اين اصلاً زمان عمر وارد اسلام شد زمان پيغمبر حمام نداشتيم اصلاً، در زمان پيغمبر حمامی مطرح نبود بلی حماش به اين معنی بود يک اتاقی قرار می‌‌دادند يک طشت نسبتاً بزرگی که مرکن بهش می‌‌گفتند که احتمالاً مرکن روی مثلاً يک مقدار از مقادير کر بوده مثلاً مبنای شايد سی و چهار وجب، سی و شش وجب کر بوده در آن مرکن خودش را در آن اتاق خودشان را به اصطلاح می‌‌شستند غسل می‌‌کردند اين بوده، چرا اين بوده، اما حمام مصطلح نبوده، شما همين الآن قبر مبارک پيغمبر اگر يادتان باشد يک غرفه‌‌ای هست که محل قبر خود ايشان است يک غرفه هم پهلويش است بعد درخانه حضرت زهراست يک غرفه ديگر هم پهلويش است غرفه‌‌ای که قبر مقدس آن‌‌جاست اين خود اتاق ايشان است اين غرفه چهار گوش است، اصولاً اين اتاقی بوده که سهم عايشه بوده اين‌‌جای که بالای سر رد می‌‌شويم ممری هست اين مقابل اين خراب کردند زمان عمر ظاهراً، اين بالای اين اتاق حفصه بوده در تاريخ دارد که گاهی حفصه و عايشه از پنجره با هم صحبت می‌‌کردند اين قدر باهم نزديک بودند، يعنی اين اتاقی که الآن هست عايشه است، مقابلش اتاق حفصه بوده که الآن ممر شده، آن وقت اين اتاق عايشه که چهار گوشه است پهلويش يک اتاق ديگر است که الآن ضريح گذاشتند اين حالت تقريباً ذو ذنقه دارد يعنی سه طرفش مثل مربع است، يکش مثلث است اين طوری مثلث است، اين محل پخت و پز مثلاً فرض کن چون در آن زمان رسم بود که برای خانم‌‌ها سهميه غذا قرار می‌‌دادند سهمش روی مد بود برای هر روزی يک مدی از گندم، ايامی که گندم می‌‌آمد برای يک سال می‌‌خريدند سه صد و شصت مد، سه صد و شصت و پنج مد می‌‌خريدند می‌‌گذاشتند گندم را به اين‌‌ها، اين‌‌ جای بود که عايشه می‌‌گويد مثلاً گندم را ما نگه می‌‌داشتيم مال سال را اين استاندارد غذا بود، اصلاً مد استاندارد غذا در زمان پيغمبر بود که برای هر نفری فرض کنيد زن داشت يا مثلاً حتی برای حيوانات اينی که در مثل شرايع است کتب مفصل فقهی ما بحث نفقات دارد نفقه زوجه، نفقه اولاد نفقه اقاريب نفقه به اصطلاح عبيد و اماء نفقه حيوان با يک شرائط معينش اين نفقه را اين جوری تعيين می‌‌کردند، آن وقت اين اتاق هم برای شستشوی پيغمبر، غسل کردن بود هم برای نفقات بود که آن‌‌جا نگه می‌‌داشت، شايد آشپزی‌‌های مختصر هم يا مثلاً آسياب می‌‌کردند آسياب مختصر دستی بود اين‌‌ کارها را اين‌‌جا انجام می‌‌دادند حمام مصطلح ما نبود اين حمام مصطلح ما آن زمان اصلاً نبود اين‌‌ها زمان عمر وارد اسلام شد ما الآن مثلاً يک روايت داريم از همين سکونی است که لا بأس بالنظر الی شعور النساء اهل الذمه، چون به اصطلاح اهل ذمه اين را اهل سنت دارند از حسن بصری است به نظرم اين‌‌ها قرن اول است اواخر قرن اول اما از پيغمبر ندارد، در روايت ما از سکونی پيغمبر نقل شده و خيلی شواهد مؤيد اين نيست اصلاً شواهد تأييد نمی‌‌کند يعنی به عبارت اخری خود متن می‌‌تواند کاشف از اين باشد که آيا هست يا نه؟ خود همين حديث معروف که پيغمبر فرموده باشد، ما جائکم عنی يوافق الکتاب مثلاً من گفتم، يخالف الکتاب فاضربوه علی الحائط يا تعابير ديگر خب اين را فرض کنيم مثلاً البانی ناصرالدين البانی در اين کتاب سلسلةالاحاديث الضعيفه چهار سند برايش آورده از اهل سنت، هر چهارتا را هم تضعيف کرده تصادفاً ما هم داريم به سه چهار سند ما هم داريم يکش سندش بد نيست اما انصافاً در خود من هميشه گفتم قبولش مشکل است، شواهد خارجی مؤيد نيست که پيغمبر مخصوصاً اگر باشد کتاب‌‌الله و سنتی، که آن ديگر مشکل، چون همينی هم که الآن صحبت کرديم سنت است خودش مخصوصاً که سنت ناسخ سنت می‌‌شود ممکن است ناسخ باشد.

س: امکان نقل معنی هم بوده يعنی که اين‌‌ها معادل

ج: خب اين بحث متن يکش همين است ديگر معادلش هم بعيد است شواهد هم نشان نمی‌‌دهد شواهد خارجی نشان نمی‌‌دهد چون يکی از نکات بسيار مهمی البته اين نکته در مضمون است بيشتر در متن هم هست خيلی بعيد می‌‌دانيم اين متن را قبول بکنيم، البته اين بيشتر اشکال سر مضمون است سر متن نيست، آن صاحب شاهَين و حمام و اين‌‌ها سری، اين لفظ‌‌ها بعيد است دقت می‌‌فرماييد و اين‌‌ها نشان می‌‌دهد که الآن روايات حمام را بايد يک فکر اساسی مثلاً در روايات ما از ائمه عليه‌‌السلام پشت‌‌بام حمام يا آن‌‌جای که لباس می‌‌کندند مشمول اين حکم نمی‌‌شود خيلی لطيفه است، که اين اطلاق نکنيد به اخذ به صلات فی الحمام، مراد از صلات در حمام آن‌‌جای است که آب آلوده هست نجس هم نباشد، و الا نجس که نجس است، آب‌‌صابون است و آلوده که باشد آن‌‌جا نماز نخوانيد اما در جايي که آخر سابقاً لباسکن بود،جای بود که لباس‌‌ها را می‌‌کنند يا پشت‌‌بام حمام، بعضی‌‌ از آن‌‌ها گفتند نه مطلقاً صلاة فی الحمام همه را شامل می‌‌شود دقت کنيد اين نکته که اين متن چه بوده در اساس اين متن واقعاً صلاة فی الحمام بوده و هلمّ جراً ديگر حالا من انشاءالله تعالی چون خلال بحث‌‌های که خواهد آمد توضيح خواهيم داد و خب طبيعتاً در اختلافش در فتوی هم تأثير گذار، يک حکم بسيار مشهوری هست در کتب اهل سنت هم هست در کتب ما هم هست ان الملائکة لاتدخل بيتاً يبال فيه، حالا اين دو جور نقل شده همين حديث واحد لاتدخل يبال فيه لاتدخل بيتاً فيه بول، خيلی نتايجش هم فرق می‌‌کند احتمالاً هم آنی که شواهد زمان خود رسول‌‌الله است بيتاً فيه بول، چون می‌‌گويد جبرئيل چند روز نيامد حضرت ناراحت شد، گفت زير تختی که می‌‌خوابی نگاه کن يک کاسه‌‌ای بود توش بول کرده بودند بيت فيه بول، اگر اين باشد مثلاً فتوی بر اين شده که اگر روی کاسه را بپوشاند يک پوشيشی روش قرار بدهد اين کراهت برداشته می‌‌شود اما اگر بيتاً يبال فيه با پوشاندند کراهت برداشته نمی‌‌شود چون دقت فرموديد بين اين، الآن همين و حکمی که برش مترتب می‌‌شود بيتاً يبال فيه، اگر در بيارین هردو را داريم ما ان الملائکة لاتدخل بيتاً يبال فيه، لاتدخل بيتاً فيه بول، توی شواهد حديث پيغمبر بيشتر مؤيد آن است فيه بول اصلاً در قصه افک عايشه می‌‌گويد در آن زمان ما در خانه‌‌ها توالت نبود ما می‌‌رفتيم بيرون اصلاً زمان قصه افک می‌‌گويد نبود يعنی حتی در حياط‌‌ها هم توالت نبود نه در ساختمان، آن وقت اين‌‌که بيتاً يبال فيه خيلی بعيد است اما بيتاً فيه بول چرا؟ چون نبود توالت ممکن بود يک ظرفی کاسه‌‌ای می‌‌گذاشتند شب احتياج پيدا می‌‌کردند همان‌‌جا می‌‌گذاشتند زير مثلاً تختخوابی رختخوابی، همان تختخواب گوشه‌‌ای اتاق می‌‌گذاشتند تا صبح مثلاً خالی بکنند اين احتمالش هست ديگر اين خيلی، آن وقت نتيجه‌‌اش خيلی فرق می‌‌کند با پوشاندند آن کراهت برداشته می‌‌شود يا نه؟ اصلاً بيت لايبال فيه با پوشاندند برداشته نمی‌‌شود غرضم حالا چون يواش يواش می‌‌خواهيم بحث متن را چون عرض خواهم کرد انصافاً مخصوصاً توضيحاتش را خواهم داد که چطور شده؟ خود فقهای اهل سنت فقهای ما روی اين بحث کمتر بحث کردند الآن شما مثلاً فتح الباری را بياوريد، در شرح حديث همين بيتاً يبال فيه يا بيتاً فيه بول خب متون مختلف می‌‌آورد دوتا متن است طبيعتاً دوتا فتوی است دوتا حکم است، اين‌‌که متن کدام يکی است در واقع ترتيب آثاری که دارد که من انشاءالله بعد عرض می‌‌کنم.

يک، ما می‌‌گويم آقا شواهد تاريخی مؤيد نيست که چنين متنی زمان پيغمبر چنين تعبيری باشد صاحب شاهين مال پيغمبر نيست اصلاً اصلاً شطرنج در آن زمان نبوده، به نظرم چه است؟ ثلاث لايدخلون، لايشمون رائحة الجنه، مشاهين و نمام و صاحب شاهين، اين صاحب شاهين را عطف کرده يا به مشاهين،

س: يکدانه روايتی که الآن صاحب متن در جلد 6 صفحه چهار صد و

ج: از سکونی است،

س: نه عمر ابن يزيد عن ابی عبدالله عليه‌‌السلام يغفر الله فی شهر رمضان الا لثلاث صاحب مسکر او صاحب

ج: اين می‌‌شود چون امام صادق است اين امام صادق است می‌‌شود خب، نه از سکونی داريم عن رسول‌‌الله يا احتمالاً صاحب شاهين نباشد چون در رواياتی که همين بحث معروفی که آيا روايات اطلاق در شطرنج داريم مال سکونی است يا شطرنج است درش، يا صاحب شاهين، يا شطرنج است، يکی چون مثل آقايي خويي عده‌‌ای خب روايت سکونی را قبول کردند توی روايت سکونی دارد که عن رسول‌‌الله شطرنج يا شطرنج يا صاحب شاهين خب اين‌‌ها بحث دارند که اصلاً چنين لفظی زمان پيغمبر نبوده اصلاً چنين چيزی زمان پيغمبر، چون زمان عمر بعد از فتح ايران پيش آمد بعد از سال هفده که فتح ايران شد در چيزهای که در دستگاه سلطنت ايران ديدند شطرنج بود که همان از شرحش حالا انشاءالله اگر يک وقتی به يک مناسبتی آمد در اين کتاب تفسير قرطبی يک شرحی هم داده در همين ميسر و اين‌‌ها يک شرحی در آن‌‌جا داده که،

50: 27

ج: بخوانيد

س: من از وسائل دارم می‌‌خوانم عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن النوفلی عن السکونی

ج: همين مال کلينی است ديگر عرض کردم،

س: عن ابی عبدالله(ع) قال نهی رسول‌‌الله(ص) عن اللغو بالشطرنج و

10: 20

اما مثلاً ابی عبدالله است

ج: اما نهی رسول‌‌الله يکی ديگر هم دارد که قال رسول‌‌الله به نظرم يا شطرنج است يا صاحب شاهين توش آمده،

س: روايت سکونی مستقيم از پيامبر ندارد اصلاً؟

ج: نه سکونی کلاً رواياتش چون بحث صدور را نمی‌‌خواهم وارد بشوم، روايات سکونی همه‌‌شان يک سند دارد اينی که الآن می‌‌بينيم عده‌‌ای اختصار پيدا کرده سندش اين است ابی‌‌عبدالله عن ابيه عن آبائه عن علی قال قال رسول‌‌الله قال علی اين کل سند اين است اما الآن رواياتش مختلف است مثلاً ابی عبدالله قال رسول‌‌الله عن ابی عبدالله قال علی اين‌‌ها حذف شده کل کتاب سکونی دارای يک سند واحدی است دقت فرموديد، لذا بقيه اسانيد را هم بايد با آن چون بحث صدور است من نمی‌‌خواهم وارد بحث بشوم، اين بحث متن را فعلاً می‌‌خواهيم بيشتر روش، اين کلمه صاحب شاهين يا در اين روايت سکونی به هر حال هست يا در اين وسائل اگر می‌‌خواهين بيارين، ابواب مقدمات نکاح باب صد و هشت است، صد و هفت است، يک روايت واحده است، که لابأس بالنظر عن رسول‌‌الله سکونی عن رسول‌‌الله و اين خيلی شواهد مؤيدش نيست اصلاً ما اين شواهد بر اين‌‌که پيغمبر فرموده باشد که به موی زن‌‌های اهل ذمه می‌‌توانيد نگاه بکنيد در اختيار نداريم اين از فتاوای مثل حسن بصری است به نظرم، به نظرم در بخاری هم اين را دارد حسن بصری دارد به نظرم در بخاری آمده، نگاه بکنيد حالا ديگر حافظه من هم ديگر خراب شده فعلاً آنچه علی الحافظه است دارم نقل می‌‌کنم صاحب شاهين را از رسول‌‌الله ندارد به نظرم اين صاحب شاهين را سکونی از رسول‌‌الله هم دارد شطرنج را دارد اين متن می‌‌گويند آن زمان نبوده اصلاً اين متن به آن زمان نمی‌‌خورد دقت کرديد يعنی اين‌‌که از شواهد بر اين‌‌که نمی‌‌توانيم روايت سکونی را قبول کنيم اين است، متونی است که اصلاً به آن زمان نمی‌‌خورد به زمان رسول‌‌الله نمی‌‌خورد بحث متنی که عرض کردم راجع به متن هم همين نکته که عرض کرديم.

يک، شواهد تاريخی و لغوی که آيا چنين لغتی در عرب بوده و استعمال شده چنين استعمالی شده يا نشده؟ دو شواهد اسلامی يعنی در روايات اهل سنت، و شواهد امامی که مذهبی که در روايات ما باشد الآن يک حديث معروفی است در روايات ما زياد است: لايبطل دم امرء مسلم اين در روايات ما آمده لايبطل اما همين در روايات اهل سنت آمده لايطل دم امرء مسلم، البته همين طور که در نهايه ابن اثير هم نوشته فقهاء تلفظ می‌‌کردند لايُطَل دم امرء لايطل به صيغه مجهول، ليکن گفته شده طل يطل لازم است صيغه مجهول ندارد و انصافاً هم اين خيلی عربی است لايطل، يعنی خون مسلمان پامال نمی‌‌شود تقريباً، از بين اين طوری، ليکن لايبطل به اصطلاح، اصلاح امروز عرب‌‌ها عجمانی است خيلی حالت ايرانی دارد، لايبطل دم امرء مسلم در روايات ما لايبطل است، اما در روايات اهل سنت لايطل دم امرء مسلم يعنی متن را اگر مطابقه بکنيم اين متن بيشتر با آن شواهد می‌‌خورد و همچنين از مواردی که خيلی باز در متنش حالا من چون می‌‌گويم موارد خيلی زياد است من بخواهم به اندازه‌‌ای که الآن مقدمه کار همين حديث قاعده الزام معروف يکی از شواهد مهمش يک حديثی است که محمد ابن مسلم نقل می‌‌کند يجوز علی اهل کل ملة ما يستحلون، که شيخ طوسی نقل کرده، همين را کلينی با سند خودش نقل کرده شيخ طوسی هم باز همين را نقل کرده، متأسفانه چون شيخ طوسی اين دوتا را در دو جلد يکی جلد هفت است يکی جلد نه تهذيب، فاصله خيلی زياد است مقارنه نکرده، همان روايت است محمد ابن مسلم عن ابی جعفر يجوز علی اهل کل ملة ما يستحلفون، اين‌‌که يستحلون يک فاء کم دارد، يستحلون، اين‌‌ها يستحلفون، يک فاء افتاده، البته الآن هم شايد عده‌‌ای از معاصرين تنبهی به اين نکته پيدا کردند طبعاً قدماء هم تنبه پيدا نکردند چون در کتاب کافی فقط يستحلفون آمده اصلاً اين حديث دو نسخه ندارد در کتاب شيخ طوسی منفرداً دو متن دارد، چون در دو باب آوردند در يک باب که آورده مايستحلفون مثل کلينی، در يک باب ديگر منفرداً آورده ما يستحلون و اين را دليل قرار دادند برای قاعده الزام، الزموهم ما الزموا به انفسهم حالا اين قاعده الزام الزموهم اين هم از منفردات شيخ طوسی است اين هم متأسفانه از منفردات شيخ طوسی است نه کلينی نه صدوق نياوردند حالا آن‌‌که بحث متن نيست، بحث اين است که تأثير می‌‌کند ما يستحلفون يعنی اين‌‌ مثلاً اهل يهود را به تورات قسم بدهيم اهل انجيل را به انجيل مراد اين است يجوز علی اهل کل ملة ما يستحلفون، هرچه که به او قسم می‌‌خورند اما يجوز علی اهل کل ملة مايستحلون اگر گفتند اين درست است شما هم بگوييد درست است، يعنی معنی از زمين تا آسمان عوض می‌‌شود خب مرحوم شيخ طوسی اين را دوتا متن گرفته، آقايان ما هم مشهور علمای ما دوتا متن گرفتند ديدم اخيراً بعضی‌‌ها اشکال کردند که نکند يک متن باشد شيخ طوسی اين مثلاً نسخه دومی داشته که در نسخه دوم اين اشتباه آمده ما يستحلون فائش افتاده، و انشاءالله تعالی من عرض خواهم کرد اصولاً يکی از مشکلات دنيای حديث ما شيعه از زمان شيخ طوسی است و خوب دقت کنيد مراد من اين است که ايشان دائره مشکلات درست کردند و بايد علمای ما برخورد علمی می‌‌کردند متأسفانه چون زمان خود شيخ طوسی شيخ مجبور به هجرت به نجف شد ديگر در آن سطح مثل شيخ کسی نيامد کارها تقريباً خوابيد، گفت تا دويست سال مقلد شيخ طوسی بودند اين عظمت شيخ را شيخ هم واقعاً عظمت دارد نه اين‌‌که خداي، من تعبدی نمی‌‌گويم انصافاً اين عظمت جای خودش بحث علمی يعنی عظمت ايشان در نشان دادن مصادر ما بود در نشان دادن ميراث‌‌های ما بود، اين کار بعدی‌‌ها بود که روی ميراث‌‌ها کار علمی بکنند، آن نکته اين است، و اين‌‌ها گفتند که تا دويست سال مقلد شيخ بودند خب طبيعتاً کارهای علمی رو ميراث‌‌ها کم شد بنده سراپا تقصير هم که چندبار گفتم ديگر شايد کلام بنده هم به گوش مبارک شما، بنده عرض کردم تا همين الآن مقلد شيخ طوسی هستيم، تا دويست سال نه، هزار سال است الآن هزاره شيخ طوسی به نجف هم می‌‌خواهند بگيرن هزار و چهار صد و پنجاه قمری، الآن هزار ليکن توجه ندارند که مقلد اند، يعنی توجه نشده کار نشده که بدانند اين کار را ابتداءً شيخ کرده قبل از ايشان نبوده، يا يک متنی يک حديثی قبلاً کلاً نبوده يعنی قبل از شيخ، نه اين‌‌که کلاً نبوده افرضوا مثلاً در کتاب حسين ابن سعيد بوده مثلاً ليکن له کتب حسين ابن سعيد، قرن سوم است، قرن چهارم مجامع است، اين را من بايد توضيح بدهم مجامع حديثی ما و تنقيح حديث ما قرن چهارم است ابتدای قرن چهارم مرحوم شيخ کلينی، انتهايش هم شيخ صدوق، با دو ديدگاه متفاوت، يک مقدار احاديث را ايشان قبول دارد يک مقدار احاديث را آن آقا قبول دارد با دو ديدگاه متفاوت دست به تنقيح حديث زدند، گاهی اوقات در اين دو ديدگاه اين حديث اصلاً قبول نشد، ليکن در قرن پنجم شيخ طوسی آورد اين معنايش اين، اين‌‌ها خيال می‌‌کردند مثلاً می‌‌گوييم مقلد يعنی بدون دليل، توجه نشد و اين خيال نفرماييد مثلاً حالا يک حديثی مثلاً مال ناکجا آباد، يک جايي مثلاً پيدا کردند همين حديث لاتنقض اليقين بالشک ديگر که اين همه بحث در استصحاب دارد، حديث صحيح اولی زراره، صحيح اولی زراره نه در کافی آمده نه در فقيه آمده منحصراً شيخ طوسی در تهذيب آوردند و خود ايشان توی اصول‌‌شان عده که بحث استصحاب کردند خود ايشان به اين روايت تمسک کردند خود شيخ طوسی، به يک قاعده عقلی و عقلائی به قول معروف تمسک کردند در باب، اصلاً اين حديث را نياوردند در باب استصحاب خود مرحوم شيخ طوسی خب اين خيلی تعجب آور است ديگر که اين فرض کنيم مثلاً ما نسخ متعددی اين‌‌ها را توضيحاتش را عرض کردم بعد هم انشاءالله به مناسبت متن می‌‌گويم نسخ متعددی ما از کتاب مسائل علی ابن جعفر داريم شايد چون اين تأثيرگذار است يک وقتی شرح بيشتری عرض بکنم.

خب شيخ طوسی منفرداً در تهذيب اين را نقل می‌‌کند که اگر خنزير ولغ يعنی زبان زد توی اناء هفت‌‌بار بايد شسته بشود اين‌‌که در باب ولوغ خنزير هفت‌‌بار چون در سگ سه بار است، آن‌‌ها هم دارند ما هم داريم، هفت‌‌بار خب اين را ايشان از کتاب علی ابن جعفر نقل می‌‌کند ما چندين نسخه داريم از علی ابن جعفر نه يک نسخه، در هيچ کدام از اين نسخ نيامده حالا تعجبش اين است شيخ طوسی هم در کتب فتوايش مثل نهايه يا مبسوط هم اين فتوی را نداده اصلاً که در باب، مرحوم مثل فرض کنيد محقق حلی در شرايع هم گفته يستحب چون حديث را ديده در کتاب شيخ به احترام شيخ، از آن ور هم فقيه ديگری فتوی نداده خود شيخ هم فتوی نداده هيچ فقيهی هم قبل از شيخ فتوی نداده بعد از شيخ هم تا زمان محقق تا قرن هفتم علامه روی مبنای حجيت خبر، چون خبر صحيح طريق شيخ را گفته به علی ابن جعفر گفته صحيح است پس خبر صحيح است ايشان گفته و يجب غسل سبع مرات بولوغ خنزير، الآن دقت فرموديد کتابی که در اواخر قرن دوم تدوين شده در قرن سوم در کتب اصحاب نيامده چهارم نيامده نسخ علی ابن جعفر نيامده نسخ علی ابن جعفر کتاب‌‌های که ما از علی ابن جعفر داريم و در کافی نيامده يا در فقيه نيامده اين‌‌ها مراد ما يک نسخ علی ابن جعفر يک رواياتی که اصحاب از کتاب علی ابن جعفر نقل کرده اين را شيخ طوسی منفرداً آورده هيچ جای ديگر هم نيست، فتوايش را هم به عنوان وجوب مرحوم علامه است اولين بار علامه‌‌هم مبانی‌‌‌‌اش واضح است، تعبد ندارد يعنی ما نکته خاصی در علامه نمی‌‌توانيم علامه گفته خبر صحيح است عمل می‌‌کنيم چنانچه ايشان به خبر صحيح تعبداً عمل می‌‌کردند چون من چندبار عرض کردم اين چون يک نکات کلی است اين نکته را هم خدمت‌‌تان عرض بکنم آقايانی که تعبد به خبر پيدا کردند اسلاميين اهل سنت در تعبد به خبر اضافه بر آيه نبأ دو نکته هم اضافه کردند که خودشان هم بحث دارند که اين دو نکته از کجا آمده؟ لذا آن‌‌ها اين طور گفتند کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد، درست شد من غير شذوذ و لا علة، شاذ نباشد بيمار هم نباشد علت يعنی بيماری، حالا يا سند بيماری دارد يا متن يا هردو بيمار هم نباشد اين دوتا، علامه هم آمد تعبد خبر را مطرح کرد علامه هم ظاهراً به آيه مبارکه، ايشان اين طور گفت کل خبر يرويه عدل امامی، آن‌‌جا عدل ضابط، عن مثله الی آخر الاسناد، اين من غير شذوذ را برداشت و انصافاً هم حرف بدی نيست چون آيه مبارکه که مطلق است ان جائکم فاسق بنبأ، اين نکته‌‌ای بايد داشته باشد که من غير شذوذ، ايشان من غير شذوذ و لا علة را برداشت، حالا بگوييد آقا اين خبر

15: 40

شاذ است، غير از شيخ، خب اين می‌‌گويد من غير شذوذ را برداشتم روشن شد می‌‌خواهم يعنی آن ديدگاهی من به قول يکی از بزرگان می‌‌فرمود اين علمای بزرگ که مطلبی را نوشتند آن نوشته حالا ايشان تعبيرش ده درصد فکر اين‌‌ها را مشخص می‌‌کند يعنی آنچه که در قلم اينها می‌‌آيد مثل کوه يخ است کوه يخ می‌‌گويند ده درصدش روی آب است، نود درصدش زير آب است من می‌‌گويم يک درصد گاهی اوقات يعنی علامه اگر گفت اين خبر را ما اين صحيح است عمل می‌‌کنيم اين در ذهنش ما بايد ذهن علامه را باز کنيم در ذهن مبارک‌‌ ايشان مطالبی است که من عرض کردم خبر صحيح در کتاب تهذيب آمده معارض هم ندارد معارض هم داشته باشد صحيح ايشان بهش عمل می‌‌کند، و مشکلی خاصی ندارد حالا شما می‌‌گوييد اين شاذ است غير از شيخ کسی نقل نکرده شاذ است فتوای هم هست يعنی عمل بهش نشده فتوی بهش ندادند عمل يعنی فتوی، نه عمل خارجی که احتياط باشد، فتوی بهش ندادند عمل بهش نکردند، خيلی خوب باشد ايشان می‌‌گويد کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر، روشن شد اين ذهنيت ايشان حالا عمل نکردند کس ديگر نياوردند، در نسخ نيست اين‌‌ها باشد کنار ايشان به اين حرف‌‌ها گوش نمی‌‌کند ديگر سند صحيح است قبول می‌‌کند اصولاً مبنی رجالی اصولاً اين است می‌‌آيد روی افراد کار می‌‌کند نمی‌‌آيد رو جهات ديگر مثل اين‌‌که مشهور هست نيست؟ انشاءالله اين را هم من بی آقاسيدعلی رضا گفتند که بحث رجالی و فهرستی مطرح نکنيد، به هر حال بحث رجالی و فهرستی در حدی در خود متن هم تأثيرگذار است به مقدار بحث تأثيرگذاری خودمان بايد مطرحش بکنيم چاره‌‌ای نداريم حالا من فکر می‌‌کنم روشن شد حدود بحث.

ببينيد در اين‌‌جا فرض کنيم ما خبرهای مشهور داريم همين الزموهم بما الزموا به انفسهم، اين را شيخ طوسی نقل کرده منفرداً نه کلينی نقل کرده نه صدوق حالا اين‌‌ها چون بر می‌‌گردد به بحث صدور من خيلی وارد نمی‌‌شوم البته، بحث‌‌های متن و مضمون هم دارد من فعلاً بيشتر نظرم در بخش دوم روی متن است پس ما در متن هم يک شواهد عقلائی و تاريخی و ادبی داريم يک شواهد دينی در روايات يک شواهدی هم که در مذهب ما وجود دارد که طبق، مثلاً فرض کنيد در دعای ندبه دارد عرجت بروحی الی، خب اين اضافه بر اين‌‌که گفتند در آن نسخه‌‌ای صحيحی که سيدابن طاووس نقل کرده و عرجت به است خب اين ببينيد با شواهد مذهب ما نمی‌‌سازد چون معراج جسمانی بوده روحانی نبوده دقت کرديد ما در بحث متن شواهد مذهب را هم حساب می‌‌کنيم اين راجع به اين قسمت اين دو قسمت خيلی شواهد مضمونی هم در طول تاريخ اسلام هميشه تأثيرگذار بوده ليکن شواهد مضمونی غالباً به اين صورت بوده شواهد مضمونی قائم بوده براساس عدم حجيت خبر، پس اين توجه، البته ما داريم شواهد مضمونی با حجيت خبر، اما غالباً شواهد مضمونی در کسانی که دنبال شواهد مضمونی رفتند اين مبنايشان بر عدم حجيت خبر است نه بر حجيت خبر و من عرض کردم ما به طور کلی چون بعد اين‌‌ها را هم باز بايد شرح بدهم در باب خبر اين همه اختلاف در دنيای اسلام هست به سه‌‌تا مبنای کلی بر می‌‌گردد حجيت تعبدی که الآن معيارش را عرض کرديم حجيت با قرائن شواهد که اين بين علمای شيعه بيشتر جا دارد، بلی آقا؟

س: متقدمين به خصوص

ج: متقدمين و متأخرين حتی همين زمان مرحوم نائينی ديگر اين‌‌ها بحث‌‌های رجالی ندارند لذا آن کار در رجال نکردند ديگر چون دنبال آن نيستند و اين کسی که تقريباً اين را مطرح کرده و روشن مطرح شده محقق در معتبر است محقق در معتبر يک فصلی دارد در باب حجيت خبر ايشان فتوايش اين است کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته، خبر صحيح پيش ايشان اين است ليکن پسر خواهر ايشان علامه ايشان گفت کل خبر يرويه عدل امامی عن مثله تا آخر، اين مبنی فعلاً بيشتر يعنی در بين اصحاب ما اين مبنای رجالی که الآن مطرح کرد حتی کسانی که رجالی نيستند خوب دقت کنيد يا به مبنای رجالی عقيده ندارند اصطلاحات علامه هنوز تأثير، مثلاً می‌‌گويند صحيحه فلان، ليکن به اين صحيحه عمل نمی‌‌کنيم لذا اين خودش منشأ شده يکی از مغالطات اين است چون بعضی‌‌ها آمدند گفتند که اين‌‌که می‌‌گويند آيا عمل اصحاب جابر است يا کاسر است؟ آمدند گفتند ما قائل هستيم که عمل اصحاب کاسر نيست اما جابر هست، چرا؟ چون اگر خبر صحيح بود حالا اعراض کردند اصحاب، بالاخره خبر صحيح است اين چرا کلمه صحيح را ديده اشتباه کرده با حجت، اين صحيح اصطلاح است آن می‌‌خواهد بگويد خبر ولو به حسب اصطلاح صحيح است حجت نيست چون اعراض کردند اصحاب نه اين‌‌که گفت صحيح است يعنی حجت است اعراض نمی‌‌تواند از حجيت بيندازد خب دقت اين اشتباه اين خيلی نکته لطيفی است اين اشتباه، اين اشتباه منشأش چه شد؟ منشأش اين شد که علامه که خوب نمی‌‌دانم دقت کرديد علامه که اين اصطلاح را آورد اين اصطلاح در لسان علمای ما آمد حتی کسانی که به اين اصطلاح ايمان ندارند اصلاً بحث سند و صحت، می‌‌گويند عمل اصحاب ما کار نداريم سندش هرچه می‌‌خواهد باشد در کتاب‌‌های مشهور باشد و عمل اصحاب کار به سند کلاً نداريم اما چه می‌‌گويند؟ صحيحة زراره، تعبير به صحيح می‌‌کند اين موهم اين شده يعنی حجت، صحيح يعنی به اين اصطلاح ليکن پيش من حجت نيست دقت کرديد می‌‌گويد اگر گفتی صحيح است يعنی حجت است حالا اعراض اصحاب چرا بيايد از حجيت بيندازد اين را من چون شنيدم عملاً، شنيدم بعضی‌‌ها اين مبنی را قبول کردند به عنوانی که يک مبنای علمی، کاسريت را قبول نمی‌‌کنيم جابريت را قبول می‌‌کنيم اصلاً توجه نشده از زمان علامه از قرن هشتم به بعد بين اصحاب ما اصطلاح رجالی جاری شد ولو کسی که به رجال ايمان ندارد اصلاً نه اين‌‌که رجال را به کار نمی‌‌برد اصلاً ايمان ندارد به رجال اما اصطلاحش آمد موثقه فلان، صحيحه فلان، حسنة فلان، اصطلاح هنوز هست هنوز اصطلاح هست ولو هيچ اعتقادی هم به رجال ندارد نمی‌‌دانم نکته را دقت فرموديد اين وجود اصطلاح معنايش اين نيست که ملتزم بشود به حجيت، صحيح می‌‌داند اما حجت نمی‌‌داند اين يک نکته خيلی ظريفی است که متأسفانه ديدم عده‌‌ای توجه به اين نکرده اين‌‌ها مطالب روشن بشود.

در مضمون کسانی که قائل اند يعنی يا حجيت به اصطلاح تعبدی قائل اند کل مباحث حجيت يا حجيت عقلائی و شواهد عقلائی يا عدم حجيت مثل سيدمرتضی، ببينيد سيدمرتضی نمی‌‌گويد خبر را با شواهد قبول می‌‌کنيم شايد بعض جاها عبارت ايشان نه سيدمرتضی يا معتزله اصلاً مبنايشان اين است که ما خبر را کلاً قبول نمی‌‌کنيم ولو صحيح هم باشد ولو اصحاب هم بهش فتوی دادند ايشان می‌‌گويد راه کشف اقوال ائمه و کلمات ائمه تلقی اصحاب است اصولاً، اگر هم خبر باشد ارزشی ندارد اين‌‌که ما بياييم خبر را با تلقی جمع بکنيم اين مبدأش شيخ طوسی است آنی که می‌‌آيد خبر را می‌‌بيند مثل شيخ صدوق است اين مبانی با همديگر خلط شده توجهی به اين مبانی نشده خوب دقت بفرماييد مثل سيدمرتضی اصلاً کاری به خبر، و لذا اگر يک‌‌جا فتوی می‌‌دهد که مطابق خبر هم هست به خبر تمسک نمی‌‌کند در انتصار می‌‌گويد ديگر دليلنا الاجماع، دليلنا الاجماع، حالا اين اجماعی که گفته معتمد بر خبر، بينما شيخ طوسی در خلافش می‌‌گويد دليلنا اجماع الطائفه و اخبارهم، اجماع الفرقه و اخبارهم، اين جمع بين دوتا انشاءالله من شايد در خلال مباحث حجيت بيشتر توضيح بدهم چون اين مباحث حجيت تا واضح نشود معلوم نيست که ما دقيقاً کجا را داريم الآن مطرح می‌‌کنيم، مثل مرحوم سيد، لذا گفتم کسانی که دنبال مضمون‌‌اند خيلی‌‌هاشان اصلاً قائل به حجيت نيستند حتی با شواهد حتی با قرائن، بابا اين خبر در کتاب حريز است اصحاب فتوی دادند قدماء فتوی دادند در کافی آمده در فقيه آمده در تهذيب آمده عينش در کتاب مقنع شيخ صدوق که فتاواست در مقنعه شيخ مفيد آمده در نهايه شيخ طوسی آمده در فقه الرضا آمده خب شواهد فراوانی است که عين اين خبر در کتاب‌‌های فتوای منعکس شده پس داريم ما ديگر کم نيست، بازهم می‌‌گويد نه بازهم قبول نمی‌‌کند يعنی خبر را به عنوان دليل لفظی قبول نمی‌‌کند و لذا اين نکته را من الآن اين‌‌جا عرض کردم کسانی که دنبال مضمون اند خيلی‌‌هايشان دنبال عدم حجيت اند اصلاً حجت نمی‌‌دانند خبر را، اصلاً کلاً خبر را، راه رسيدن به اقوال ائمه(ع) تلقی اصحاب است حالا اين تلقی منشأش کتاب حريز است باشد هرچه می‌‌‌‌خواهد باشد اصحاب تلقی کردند ما اين تلقی را قبول داريم و لذا برای اين‌‌ها فرض کنيم به قول آقايون تبعيض است آن‌‌ها اصلاً تبعيض در حجيت نمی‌‌گويند مثلاً يک خبری داريم پنج‌‌تا حکم درش است دوتا حکمش متفق عليه بين اصحاب است اين طور قبول می‌‌کند، يک حکمش مختلف فيه است اين را قبول نمی‌‌کنيم دوتا حکمش هم اصحاب اعراض کردند اين را قبول نمی‌‌کنيم هيچ تبعيضی هم نمی‌‌آيد ممکن است حکم اولش را قبول بکنيم حکم سومش را قبول بکنيم دومش را قبول نکنيم چهارم و پنجم را هم قول نکنيم اين شما مثلاً می‌‌گوييد چطور شد يک خبر واحد است اين‌‌جاهايش را قبول کرده اين‌‌جاهايش را قبول نکرده خوب دقت بکنيد آن اصلاً دنبال خبر نيست که به چند قسمت است آن نکته لطيفی است آن اصلاً دنبال اين نکته نيست می‌‌گويد آقا شما چطور شد؟ اين خبر واحد است بالاخره در کتاب حريز بوده از امام صادق، پنج قسمت دارد پنج‌‌تا حکم دارد اولش را قبول می‌‌کنيد دومش نمی‌‌کني، سومش را قبول می‌‌کنی، چهارمش را نمی‌‌کنی پنجمش را، اين چطور شد؟ جواب آن اصلاً قائل به حجيت خبر نيست که بگويد اين را قبول آن قائل به تلقی است تلقی در اولی و سومی است قبول نمی‌‌کند در بقيه‌‌ها مختلف فيه است يا تلقی ندارد قبول نمی‌‌کند.

س: تلقی را شاهد می‌‌بيند يعنی

ج: نه اصل حجيت را دائر مدار آن می‌‌دانند يعنی ببينيد مردم چه می‌‌گويند شيعه چه کار کرده ما دنبال اين هستيم مثلاً شبيه اين‌‌که از ابوحنيفه نقل کردند خبری که در عام‌‌البلوی باشد خبر واحد را قبول نمی‌‌کند مسأله‌‌ای اگر عام البلوی باشد مگر مسأله‌‌ای نادری باشد مسأله‌‌ای عمومی باشد يک خبر بيايد مثلاً در نماز مثلاً بايد سه بار تکبير بگوييم با اين‌‌که يکبار تکبرة الاحرام کافی است اين را ديگر قبول نمی‌‌کنيم مسائل عام البلوی خبر را قبول نمی‌‌کند سيدمرتضی و کسانی که مثل اين مسلک را دارند اصلاً قائل‌‌اند که اصولاً ما خبر را قبول نمی‌‌کنيم دقت کرديد چون يک نکته‌‌ای بود که خوب توضيح داده نشده ما خيال می‌‌کنيم وقتی سيدمرتضی خبر را قبول نکند با شواهد قبول می‌‌کند مثلاً تلقی اصحاب، نه آن تلقی را قبول می‌‌کند آن وقت چون خبر را به عنوان دليل لفظی قبول نمی‌‌کند طبيعتاً اگر مفهوم شرط داشته باشد قبول نمی‌‌کند چون دليل لفظی نيست ديگر مفهوم شرط داشته باشد دليل نکاتی در خبر باشد به لحاظ آن را هم قبول نمی‌‌کنند.

س: به نظرم می‌‌آيد در عباراتش هست که عاری از شواهد و اين‌‌ها

ج: عرض کردم بعض عباراتش اين است وقتی دقت می‌‌کنيم مثلاً شما در انتصار ايشان دليلنا الاجماع المتکرر فی هذا الکتاب اصلاً هيچ خبری چيزی بياورد و لذا يک نکته‌‌ای خيلی لطيف در عبارت ايشان است در اين کتاب امالی ايشان غرر، غرر نه يک چيز ديگر چه است اسمش؟ امالی ايشان ايشان چندجا يک مطلبی را لغوی می‌‌خواهد بکند می‌‌گويد حدثنی ابن، که است؟ از همين لغويين زمان ايشان که مرحوم شيخ صدوق هم با واسطه از ايشان نقل می‌‌کند، سوری است نه، نمی‌‌دانم حالا يادم رفته اسمش، حدثنی فلان عن قال حدثنا که مثلاً اسمعی اين طور گفت يا مثلاً ابوزيد اينها را با سند نقل می‌‌کند اما از ائمه که می‌‌رسد و قد روی عن الصادق ديگر آن‌‌جا سند نمی‌‌آورد، سند را اصلاً نمی‌‌آورد لغت را با سند می‌‌آورد، و قد روی عن رسول‌‌الله روی عن، ديگر آن‌‌جا سند نمی‌‌آورد اين در امالی ايشان هست شايد انسان ابتداءً تعجب می‌‌کند، سرش هم واضح است چون ايشان می‌‌گويد کلام امام صادق را ما با قرائن و با تلقی فهميديم نه با سند، اما لغت را با سند می‌‌فهميم اين را گذاشته برای تعبد، در باب لغت در لغت عرب اين به اين معنی است، من به من فلانی اين طوری گفت از فلانی، سوری نيست يکی ديگر است که از ادبای معروف هم هست حالا در امالی ايشان زياد است اول سند، اول سند امالی حدثنا ايشان می‌‌گويد و ايشان قبول نمی‌‌کند مثلاً مرحوم کلينی مرحوم شيخ نجاشی به نظر من اصلاً نقل نمی‌‌کند يا يک مورد، شيخ طوسی کلاً دو مورد از سيدمرتضی نقل می‌‌کند در فهرستش يکی کتاب کافی است يکی هم از اين کتب ادب است حدثنا الشريف الاجل علم الهدی ايشان اين را هم شيخ طوسی دارد آن وقت تصادفاً آنی که ايشان از کافی نقل می‌‌کند يک نفری بوده که نجاشی هم او را ديده نجاشی اسمش را می‌‌برد احمد ابن حسن، حسن ابن احمد خيلی مرد مجهولی است نجاشی می‌‌گويد در زمان ما در کربلا بود حديث می‌‌کرد کافی را از خود مؤلفش که می‌‌خواهد بگويد يعنی قبول ندارد ديگر، تصادفاً سيدمرتضی از اين طريق قبول می‌‌کند حالا خير خنده‌‌دار است اين شيخ طوسی را بياورين، شيخ طوسی تهذيب، مشيخه تهذيب بياورين، اول مشيخه ما کان فيه عن محمد ابن يعقوب الکلينی آن وقت سندهايش را می‌‌گويد به نظرم سند آخر هفت‌‌تا سند دارد به نظرم هفت‌‌تا هشت‌‌تا سند دارد سند آخرش و حدثنا به السيدالاجل العلم الهدی از يک نفری است که در نجاشی هم اسم اين هست، می‌‌گويد اين در زمان کافی را مستقيماً از کلينی يعنی می‌‌خواهد يک جوری که مثلاً قبول نداريم، قرب اسناد عجيب است ديگر چون نجاشی بنا بر مشهور صد و پنجا است وفاتش با وفات مرحوم کلينی صد و بيست سال فاصله دارد ايشان می‌‌گويد من با يک واسطه ايشان مستقيم می‌‌گويد در کربلا بوديم حالا اسم اين را در نجاشی بياوريم معلوم می‌‌شود اولاً در تهذيب احمد ابن حسن، حسن ابن اهلی الکوفی است يک همچو اسمی عجيب و غريبی هم دارد، آورديد؟

س: الآن مشيخه را بياورم

ج: اول مشيخه ماکان فيه عن محمد ابن يعقوب، پنج شش سندش خوب است ابن قولويه هست عده‌‌ای هستند صفوانی هست يکش هم اين شخص است و حدثنا به الاجل المرتضی که حتی نجاشی هم نياورده چون شيخ طوسی قائل به حجيت تعبدی است از اين جهت ورداشته آورده، و الا اين‌‌ هم انصافاً مشکل دارد نجاشی هم يک لحنی دارد حالا می‌‌خواند عبارت نجاشی، يک لحنی دارد کانما مشکل می‌‌داند اين طريق را به کتاب کلينی،

س: ولی بلند است و ما ذکرنا فی هذا الکتاب عن محمد ابن يعقوب الکلينی رحمه الله فقد اخبرنا به الشيخ ابوعبدالله محمد ابن نعمان

ج: اين مرحوم شيخ مفيد است بی

س: و اخبرنا ايضا حسين ابن عبيدالله

ج: ابن عبدون و اخبرنا به ايضا آن يکی ديگر هم از مشايخ حسين ابن عبيدالله

س: و اخبرنا ايضا احمد ابن عبدون المعروف

ج: اين‌‌ سه تا از مشايخ معروف ايشان ابن غضائری و ابن عبدون و مفيد بعد دنبالش،

س: همين است، يعنی آخرين نفر همين است

ج: نه بابا دارد کافی و حدثنا به الشريف الاجل علم الهدی،

س: اين‌‌جا که نيست

ج: مشيخه تهذيب و استبصار است هردو مثل هم است فرق نمی‌‌کند، سه‌‌تا بيشتر است شما سه‌‌تا خوانديد به نظرم پنج‌‌تا شش‌‌تا است،

س: خب اين‌‌ها هرکدام چيز دارد اما

ج: بعضی‌‌هاش دو سه‌‌تا دارد مثلاً مرحوم مفيد دو سه‌‌تا دارد شيخ مفيد بلی،

س: ظاهراً در اين نرم افزار نياورده

ج: نه قاعدتاً بايد باشد نمی‌‌شود، از خود تهذيب نقل می‌‌کنيد؟ بلی آقا؟

س: شايد در استبصار باشد

ج: بلی آقا؟ استبصار و مشيخه مثل تهذيب است فکر می‌‌کنم در تهذيب من ديدم شايد تو استبصار باشد سند استبصار مشيخه استبصار را هم بيارين، چون اسمش تو ذهنم نيست و الا بزنيد نجاشی در می‌‌آيد در نجاشی هم دارد دارد و حدثنا به الشريف الاجل عن فلان عن الکلينی عن محمد ابن يعقوب، که مرحوم سيدمرتضی با يک واسطه واحد کتاب کافی را نقل، نجاشی از اين راه وارد نمی‌‌شود قبول نمی‌‌کند، ديگر ندارد شماها هيچ‌‌کدام‌‌تان نداريد.

س: در استبصار ما ذکرته عن محمد ابن يعقوب فقد اخبرنا به الشيخ المفيد

ج: و

س: و اخبرنا به ايضا الحسين ابن عبيدالله

ج: ابن غضائری پدر

س: يا طروق مختلفش را نقل می‌‌کند کلهم عن محمد ابن يعقوب و اخبرنا به ايضا احمد ابن عبدون المعروف

4: 58

تمام شد بعدش می‌‌گويد و ما ذکرته عن علی ابن ابراهيم

ج: پس شايد تو فهرست شيخ است اگر تو مشيخه نيست، فهرست شيخ را بيارين محمد ابن يعقوب نه اين‌‌که من مسلم می‌‌دانم که ايشان طريقش را نوشته حالا يا فهرست است يا مشيخه؟ يکی از اين دوتاست فهرست شيخ را بياريد، نه حافظه من يک کمی خراب شده نم کشيده، اما اين گفت که سرکه هر مقدار بد باشد از آب ترش‌‌تر است بالاخره هنوز يک مقدارکی دارد هنوز، محمد ابن يعقوب ابوجعفر کلينی

س: بلی فهرست شيخ طوسی شماره 602 محمد ابن يعقوب کلينی اخبرنا بجميع کتبه و رواياته الشيخ المفيد اباعبدالله محمد ابن محمد و اخبرنا الحسين ابن عبيدالله قرائتاً عليه اکثر کتبه،

ج: کتب يعنی کتب کافی ضمير

س: من الکافی عن جماعة

ج: کتب يعنی کتب کلينی نه و اخبر

س: و اخبرنا سيدالاجل بالمثنی عن ابی الحسين احمد ابن علی ابن سعيد

ج: عرض کردم، احمد ابن علی ابن سعيد گفتم يک احمدی در ذهنم بود اين را در نجاشی ببنيد احمد ابن علی ابن، يا احمد ابن سعيد است يا احمد ابن علی، عن الکلينی، اين اسمش توی کتاب سکونی يا توی محمد ابن علی نمی‌‌دانم در کدام ترجمه آورده به يک مناسبتی می‌‌گويد که ايشان را من در کربلا ديدم و يقرء علیه الکتاب الکافی و هو يروی عن مؤلفه مباشرتاً مضمون کلام احمد ابن علی ابن سعيد کوفی با ايشان هم آشنايي نداريم مثلاً در کتب ما آشنايي با ايشان را نداريم در مشايخ اصحاب اسم ايشان نيامده مرحوم خب خيلی عجيب است، سيدمرتضی قائل به حجيت خبر نيست از يک طريقی که از همه اوضاعش خراب‌‌تر است نقل می‌‌کند حالا ممکن بود از طريق شيخ مفيد نقل کند، ليکن ايشان می‌‌رود از يک طريقی که از همه طروق ضعيف‌‌تر و يعنی نه ضعيف است نه اين‌‌که ضعيف‌‌تر، طروق ديگر صحيح اند.

در نجاشی اين کلمه احمد ابن علی ابن سعيد، يا احمد ابن علی ابن سعد يا احمد ابن علی ابن حسن اين اسم را دارد احمد ابن علی ابن حسن يا احمد ابن حسن اين اسم را دارد،

س: خود شيخ هم نقل نمی‌‌کند، خود شيخ رفته در مشيخه نياورده يعنی نقل نکرده

ج: چرا اجازه داشته اجازه سيد آن وقت اين اجازه را مرحوم نجاشی نقل نمی‌‌کند

س: چرا شيخ در مشيخه‌‌اش نياورده

ج: نياورده خب می‌‌گويم می‌‌گويند قابل تبديل است بعد به هر حال اجازه داشته اين اجازه را از سيدمرتضی گرفته يک‌‌جای ديگر هم کتب ادب است در کل فهرست دو مورد از سيدمرتضی نقل می‌‌کند و اين سرش هم اين است چون ايشان قائل به حجيت خبر نيست ديگر معنی ندارد که در طريق اجازه بدهد، کتب ادب را اين کتاب را هم به نظر من از باب مثلاً ضيق خناق بوده و الا نبايد مثل سيداجل بيايد از اين طريق عجيب و غريب نقل کند، اين احمد ابن علی ابن سعيد را اصلاً کلاً نمی‌‌شناسيم هيچ‌‌جای ديگر اسم از ايشان نداريم اصلاً نمی‌‌دانيم که هست اين شخص؟ اگر عبارت نجاشی را موفق بشوين بيارين، همان به نظرم در عبارت نجاشی احمد ابن علی ابن سعيد نيست احمد ابن علی کوفی احمد ابن سعيد کوفی اين جوری است يک جوری خاصی است احمدش هست اما احمد ابن سعيد يا احمد ابن علی يا احمد ابن حسن يک جور ديگر است اسمش، اگر می‌‌خواهيد به اصطلاح الآن جای پيدا بکنين، اين جلد يک کافی آن مقدمه‌‌ای که مرحوم آقای محفوظ نوشته، کسانی که تحمل کردند اسم ايشان را آورده به نظرم هم ايشان دارد هم مرحوم آقای قبل از ايشان مرحوم بحرالعلوم توی مشايخ دارد يا مرحوم آقای حاجی نوری در مستدرک دارد در شاگردهای کلينی و طروق به کلينی اسم اين آقا از نجاشی هم نقل می‌‌کنند از فهرست شيخ هم نقل می‌‌کنند به هر حال آقا من بنا بود اين مقدمه مختصر باشد که بخواهد در آن جای طولانی،

س: اين نقد متن که می‌‌فرماييد، بحث کنيد

ج: اين را من برای اين‌‌که روشن بشود بحث را ما می‌‌خواهيم بياوريم روی متن الآن نه روی صدور می‌‌خواهيم الآن اين کار اما اين‌‌که

س: متن

ج: احسن، و اين به اصطلاح اما اين طور نيست که ما اين را جدای جدا بکنيم اصلاً علم يک طبيعتی دارد که يک نوع ارتباطات دارد ما يک منظومه فکری بايد تشکيل بدهيم در اين منظومه فکری که می‌‌خواهيم متن را بررسی بکنيم خواهی نخواهی متأثر به صدور می‌‌شود متأثر به مضمون می‌‌شود متأثر به شواهد ديگر هم می‌‌شود،

س: مضمون خيلی نزديک است

ج: به مضمون نزديک‌‌تر است که دلالت و لذا الآن شما مثلاً می‌‌بينيد در وسائل خيلی رو متن کار نکرده، يکی از نکاتی آقای بروجردی اصلاً فکر جامع الاحاديث نوشتن، چون وسائل متن را کار نکرده ما بايد روی متن کار کنيم، اين را انشاءالله با زوايای بحثش و نکات فنی‌‌اش در جلسات آينده انشاءالله خدا توفيقی بدهد، من می‌‌خواستم يک چهره‌‌ای کلی برای آن منظومه فکری انشاءالله من فردا هم باز در، همين فردای بحث‌‌ها انشاءالله، يک توضيحی راجع به کلمه منظومه فکری بايد عرض بکنم که مرادمان، در آورديد شما از نجاشی؟

س: آقای خويي که در تجليل از سند کافی فرمودند و ذکری از ايشان در فهرست شيخ نديديم

ج: که آقا؟

س: آقای بروجردی

ج: توجه نکرده نه، توی نجاشی قطعاً هست نه اين‌‌که احتمالاً

س: اسم احمد ابن

ج: احمد ابن علی ابن سعيد عرض کرديم توی نجاشی شايد احمد ابن علی کوفی باشد مثلاً به اين عنوان احمد ابن سعيد مثلاً باشد،

س: در رجال شيخ طوسی هست احمد ابن علی کوفی

ج: خب

س: کانّ ابالحسين روی عن الکلينی

ج: همين است

س: عنه علی ابن الحسين الموسوی

ج: همين سيدمرتضی

س: فهرست شيخ طوسی

ج: عرض کردم نه تو نجاشی هم يک‌‌جايي می‌‌گويد می‌‌گويد و رأيته فی نينوا يقرء علي کتاب الکافی و هو يروی عن مؤلفه، اين را دارد مرحوم نجاشی نه به مناسبت سيدمرتضی شايد هم در ترجمه محمد ابن يعقوب باشد اين را مرحوم نجاشی اين طوری دارد شيخ طوسی همين طوری که گفتيم اما شايد هم آن‌‌جا درد عن ابی الحسين الکوفی مثلاً اين احمد ابن علی ابوالحسين شايد در نجاشی ابوالحسين، اين تعبير علی ابن سعيد به نظرم در نجاشی نيست اين تعبير نيست اگر البته خود کتاب کافی هست نمی‌‌خواهد، مثلاً کتاب کافی جلد يک مقدمه‌‌ای که مرحوم آقای محفوظ،

س: فقط اسم برده ايشان

ج: آه،

س: فقط اسم برده آن‌‌جا

ج: که؟

س: آقای مقدمه کافی

ج: خب می‌‌دانم اين اسم در نجاشی هم آمده

س: نه آن‌‌جا ارجاعی که داده به تحقيق المقال ارجاع دادند

ج: به مامقانی

س:

6: 65

ج: نه اين را در نجاشی مسلم من می‌‌دانم شايد ابی الحسين الکوفی مثلاً به اين عنوان،

س: حسين چه؟ من توی چيز پيدا نکردم

ج: نه اين‌‌که مسلم در نجاشی، مثل همان قصه‌‌ای که الآن گفتم مال شيخ طوسی حالا من با فهرست و مشيخه جا به جا کردم، قطعاً که در کتاب نجاشی اين‌‌که يقرء به نظرم يقرء عليه الکتاب الکافی و هو يرويه عن مصنفه، محمد ابن يعقوب، اين را ايشان ديده فی زماننا هذا آن می‌‌گويد من ديدم اين را و به نظر من می‌‌آيد عبارت نجاشی مشعر به اشکال است که اين بعيده درک کرده، می‌‌گويد من کلينی را درک کردم معلوم نيست اشکالش عبارتش مشعر به تضعيف است، حالا خود محمد ابن يعقوب بيارين، شايد در ترجمه‌‌ محمد ابن يعقوب هم به مناسبت، نمی‌‌دانم کجاست؟ من الآن جاش را که نمی‌‌دانم دقت کرديد البته اين روی بحثی، پس بنابراين به نظر ما بحث متن بحث بسيار لطيفی است و انصافاً در احاديث ما از او غفلت شده نکات غفلت از او انشاءالله بيان می‌‌کنم و توضيح می‌‌دهم و راه اين‌‌که هست اولاً اين‌‌که چرا اين متن مختلف شد اختلاف متن مناشی‌‌اش يک مقداری تا آن‌‌جای که به ذهن ما می‌‌آيد توضيحی داده می‌‌شود ليکن عرض کردم اين بحث‌‌های که می‌‌کنيم چهار جلسه بشود پنج جلسه ده جلسه هرچه شد اين بحث‌‌ها نسبت به اصل خود بحث، شايد ده درصد هم تشکيل ندهد، اساساً آن صغريات است يعنی يکی يکی مقارنه بشود احاديث با يکديگر مقارنه بشود و معلوم بشود و بعد هم انشاءالله تعالی سعی من اين است حتی در نسخ خطی هم اختلاف نسخ خطی تحليل بشود بيان بشود نکته‌‌اش بيان بشود راه‌‌های که برای اين‌‌کار می‌‌شود الآن انجام داد آن را هم انشاءالله عرض می‌‌کنيم، به نظر من عن ابی الحسين الکوفی اين طوری نوشته،

س: استاد بحث را متمرکز می‌‌کنيد

ج: متن،

س: روی متن آن درست، ولی روی متن روی آن ملاک‌‌های نقد متن را هم،

ج: خب ديگر عرض کردم ديگر، اين عرض کردم اصلاً علل اختلاف متن،

س: مناشی اختلاف،

ج: بلی مناشی اختلاف و چه راه‌‌های داريم ما الآن نسبت به حديث خود ما که بتوانيم آن متن صحيح‌‌تر را پيدا بکنيم چون ما حديث را با شواهد قبول می‌‌کنيم اين شواهد روی مبنای حجيت تعبدی شواهد متن و شواهد صدور خيلی تأثير گذار است آن روی عدم حجيت نه ديگر تأثير ندارد يعنی مثلاً سيدمرتضی متن برايش مهم نيست چون خبر حجت نيست برايش، حالا متنش هرچه می‌‌خواهد باشد خوب دقت کنيد،

س: ظاهراً اشتباه نسخه احتمالاً شده باشد می‌‌گويد که کنت، فتردد الی المسجد المعروف بمسجداللؤلؤی و هو مسجد نفتويه نفتی، اقرء القرآن علی صاحب المسجد و جماعة من اصحابنا يقرئون کتاب الکافی علی ابی الحسين احمد ابن احمد الکوفی

ج: می‌‌گويم من گفتم به آن اسم احمد ابن علی ابن سعيد نيست خودم هم گفتم،

س: احمد ابن احمد

ج: احمد ابن سعيد بوده، احمد دومش غلط است،

س: احمد ابن علی ابن سعيد است،

ج: غرض من خودم چند مرتبه حالا چون ضبط هم شده چند مرتبه گفتم احمد ابن علی ابن سعيد نيست اين عنوان را نياورده ايشان حالا چه هست هم در ذهنم نبود؟ اما می‌‌دانستم احمد ابن علی ابن سعيد نياورده اين همان است،

س: بعد می‌‌گويد که الکاتب حدثکم محمد ابن يعقوب الکينی،

ج: همين ديگر

س: حدثکم

ج: بلی خب، اين رسمش بوده اگر به نحو سماع بوده يا قرائت بوده شيخ می‌‌خوانده می‌‌گفته حدثنا مثلاً کتاب کافی را می‌‌خوانده می‌‌گفته حدثنا اگر به نحو قرائه عليه بوده طلاب می‌‌گفتند حدثکم اصلاً اين اصطلاح است کلينی اين اصطلاح را مراعات کرده، معذرت می‌‌خواهيم نجاشی، آن جماعة يقرئون عليه اين طور، حدثکم چون اين قرائت علی الشيخ است اگر سماع از شيخ باشد خود شيخ می‌‌گويد حدثنا الکينی اگر شيخ قرائت بکند کتاب را باز می‌‌کند می‌‌گويد حدثنا کلينی، اگر شاگردها می‌‌خوانند می‌‌گويند حدثکم،

س: شيخ نشسته شاگردها برايش می‌‌خواند

ج: دقت کردين، نجاشی چندجا حدثکم دارد فقط اين‌‌جا نيست اگر شما سرچ بکنيد شايد مجموعاً ده دوازده مورد در نجاشی حدثکم است، اين اصطلاح فنی حديث است اين اصطلاح را ايشان مراعات کرده درست هم هست،

س:

34: 69

ج: بلی آقا؟

س: همه‌‌جا همين طور است

ج: همه‌‌جا همين طور است اگر قرائت عليه باشد حدثکم می‌‌گفتند اگر هو يقرء عليهم حدثنا می‌‌گفته دقت کردين،

س: توی اهل سنت هم دارند

ج: بلی اصطلاح است، اصلاً رمز است ديگر استاندارد حديث است اين‌‌که می‌‌گويد حدث، شما هم تعجب کرديد چرا گفته حدثکم،

55: 69

ج: بلی به نظرم ده، شش مورد است من به نظرم ده مورد بود، يک چند موردی دارد کلينی حدثکم که سمعت يقرئون عليه، حدثکم فلان اين حدثکم به اين نکته است آن‌‌ها يقرئون عليه اگر يقرئون عليه حدثکم، اگر هو يقرء عليهم حدثنا يا سمعوا منه اگر سماع باشد بازهم می‌‌گويد حدثنا در قرائت و در سماع حدثنا، در القرائه عليه حدثکم، خيلی دقت کرده انصافاً خيلی عبارت لطيف و دقيقی را آورده حدثکم، حالا عل همان عبارت را ابوالحسن احمد ابن احمد، اين شايد دومش سعيد بوده، احمد ابن سعيد من گفتم که اين احمد ابن علی ابن سعيد نيست تو ذهنم نبود چه است؟ اما می‌‌دانستم احمد ابن علی ابن سعيد نيست توی نجاشی، ديگر حافظه ما آن مقدار قوی نيست که ديگر ريزه‌‌کارها را هم حفظ بکند همين مقدارش را هم بايد شکر خدا بکنيم، علی ای حال ببينيد و الناس يقرئون عليه کتاب الکافی، حدثکم محمد ابن يعقوب يعنی از آن مباشرتاً شنيدند، آن وقت خود نجاشی اين راه را نمی‌‌آورد کانما اشکال داشته يا خودش بگويد من بهش گفتم که اجازه حديث به من بدهيد، دقت کنيد می‌‌گويد من می‌‌رفتم آن‌‌جا قرآن می‌‌خواندند اين جماعت برای اين، کتاب کافی را می‌‌خواندند خيلی تعبيری ملتفت می‌‌شويد يعنی به انحاء مختلف می‌‌خواهد بگويد که خيلی قابل قبول نيست همين طريقی که

18: 71

سيدمرتضی از اين طريق نقل می‌‌کند، خيلی عجيبش اين است سيدمرتضی به جای که از مثل شيخ مفيد ديگران نقل بکند از اين طريق نقل می‌‌کند، حدثکم محمد ابن يعقوب نيست؟ بخوانيد

س: بلی محمد ابن يعقوب کلينی

ج: آن وقت نجاشی من فهمم اين است نجاشی هی می‌‌خواهد به اشارات و عبارات البته اشاراتش که به نظرم واضح است ديگر اشاره هم گذشته ديگر آخر گفت يک آقايي خيلی با من مؤدبانه گفت که مثلاً از خانه برو بيرون گفت چه است؟ گفت بگو اثاث‌‌های من را گذاشت تو کوچه، مؤدبانه‌‌اش گفت اثاث من را، حالا اين هم تقريباً شبيه اساس تو کوچه گذاشتن است می‌‌گويد من رفتم آن‌‌جا قرآن می‌‌خواندم جماعتی به ايشان می‌‌گفتند حدثکم محمد ابن يعقوب يعنی می‌‌خواهد بگويد که قابل اعتماد نبوده و نمی‌‌شناسيم انصافاً هم اين شخص را نمی‌‌شناسيم جز همينی که در فهرست شيخ آمده اين شخص را اصولاً نمی‌‌شناسيم ديگر آقا خسته شدم ديگر حالا کم و زياد باشد در جلسات بعدی، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، خدا را شکر.

حالا ما چون مطالب متفرقه می‌‌گويم حالا اگر جهت متن هم خيلی

23: 72

شد برای آشنايي با حديث و جهات حديث خيلی آفاق ذهنی را باز می‌‌کند

س: خيلی ممنون خيلی مفيد

ج: خواهش، حالا ديگر بالاخره اين مدت مديدی است اين علی‌‌رضا ما هی اصرار می‌‌کند گفتم آقا حالا نداريم ما را ولکن،

س: خدا خيرش بدهد

ج: گفتيم حالا انشاء الله اين يکی حالا آن بحث فهرستی را آقای مختاری را می‌‌گذاريم برای بعد اين يکی را به يک‌‌جای برسانيم،

س:

45: 72

ج: به سر منزل برسانيم اين منظومه فکری را اول روشن بکنيم

س: با آقای علی‌‌رضا داشتيم قهر می‌‌کرديم

س: احساس می‌‌کنم شد

س: بلی اين قبل از سال نود بود،

س: بنده خدا آقای اسلامی که؟

س: دهه هشتاد بود

س: دهه هشتاد

ج: ديگر بنا شد کل گذشته‌‌ها برود کنار حالا يک طرح جديد

س: بلی بلی اين خيلی خوب بلی اين خيلی حساب شده

ج: طرح روشنی که اصولاً با تاريخ حديث کلاً آشنا باشند بدانند وقتی تو متن کار دارند متن کجای کار است؟ هم خود آن نکته متن روشن بشود و هم متن در مجموعه کار حديثی برای اين‌‌که مجموعه‌‌ای معارف دينی قرار بگيرد بحث در مجموعه معارف دينی قرار بگيرد

س: انشاءالله جلسات بعد

ج: و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين،

س: ما پيش فرض می‌‌گذاريم برای اين‌‌که اين بحث‌‌ها باشد

س: آقا فردا شب هم نه انشاءالله

ج: بعيد می‌‌دانم نمی‌‌دانم حالا همان نه و نيم اگر باشد

س: نه و نيم باشد هر جور راحت هستيد شما

ج: نه برای من نه و نيم راحت‌‌تر است

س: مشکل نيست

س: تا ظهر ببينم حال ايشان چطور می‌‌شود باشد به‌‌تان قطعی‌‌اش می‌‌کنم

س: باشد

ج: اجمالش اين است

55: 74

به يک‌‌جای برسيم

ج: به يک جای برسد تمامش بکنيم، می‌‌خواستيم بگوييم اين بحث تمام بشود حالا پنج روز بکشد شش روز ده روز نمی‌‌دانم چند روز

س: همه‌‌شان استفاده است حاج آقا

ج: بلی خواهش می‌‌کنم خداوند عزت‌‌تان بدهد خدا حافظ و ناصرتان

س: خدا حافظ.